



برویم به استقبال عید غدیر



من می‌گویم: من در گروه پخش شربت‌های نذری مسجد هستم. بابابزرگ دستی روی سر من می‌کشد و می‌گوید: آفرین، احسنت به پسر! باید همه به استقبال عید غدیر برویم. این یک رسم و سنت خوب است که هرکس به اندازه‌ی توانش، خبر شیرین جانشینی مولا را به بقیه منتقل کند.

مادربزرگ هم خوش حال است. مثل رسم هر سالش در عید غدیر، می‌خواهد تعدادی غذای خوش مزه پیزد تا به مردم نذری بدهد.

من عید غدیر را خیلی دوست دارم، چون همان طور که خانواده‌ی من را دور هم جمع می‌کند، همه‌ی مردم شهر را دور هم جمع می‌کند. همیشه جشن گرفتن عید، دسته جمعی، قشنگ تر است.

مادر بیشتر از همیشه لبخند بر لب دارد و لباس‌های خوش رنگ و تمیزمان را اتو می‌کشد و می‌گوید: بچه‌ها، این لباس‌ها را صبح عید غدیر می‌پوشید برای رفتن به مراسم جشن غدیر.

باباپلاستیک‌های شکلات رنگی و برچسب‌های قشنگ عید غدیر را می‌گذارد روی میز و می‌گوید: بسم!... ببینم چه کار می‌کنید برای عید غدیر! دوتا خواهرهایم ذوق زده با خوش حالی می‌پرنند جلو با یک عالمه روبان‌های رنگی سبز و شکلات‌ها را از دست بابا می‌گیرند تا برونند در بسته‌بندی هدایای عید

هرچه هنر دارند را نشان دهند.

برادر من می‌گوید:

باباجان، بستن ریشه‌ی پرچم‌های عید غدیری کار من و شماست. کی بز نیم؟ الان چطور است؟

